

بسم الله الرحمن الرحيم مفاهیم ادویّ در حکمت سینوی

چکیده

آنچه در آثار فیلسوفان برای فهم وجود رابط و جایگاه آن در عالم واقع و همچنین برای تحلیل شناخت انسان نقش کلیدی دارد، رابط در قضایاست. ابن سینا رابط در قضیه را دالّ بر نسبت و علاقه‌ای که دو طرف قضیه به یکدیگر دارند، می‌داند و این نسبت را به مفاهیم ادوی ملحق می‌کند. مفاهیم ادوی که همان معانی حرفی‌اند، اختلاف بنیادی با معانی اسمی دارند. در این نوشته با تمرکز بر آثار ابن سینا، معانی حرفی مورد تحلیل واقع و بیان می‌شود که معانی حرفی از نسبت‌هایی حکایت می‌کند که ملازم با مقولات هفت‌گانه نسبی هستند. بعد از بررسی ارتباط بین مقولات نسبی و معانی حرفی این نتیجه به دست آمده است که منظور از نسبت‌هایی که جزو معانی حرفی‌اند، وجودی غیر مستقل و ملحق به اشیاء است که مختص به اضافه است و در دیگر مقولات نسبی نیز مؤثر است. ذهن انسان این نسبت‌ها را به دو گونه می‌تواند ملاحظه کند: یکی به صورت معنایی اسمی و مستقل و دیگری به صورت معنایی حرفی و «فی غیره». وقتی این نسبت‌ها فی غیره ملاحظه می‌شود، ملزوم یک اضافه عقلی است که باعث ربط بین مفاهیم می‌گردد. این اضافه‌های عقلی بنیاد شناخت و تولید علم را پایه‌ریزی می‌کند.

کلیدواژه: مفاهیم ادوی، حرف، نسبت، اضافه، رابط.

Particle Concepts in the Avicennian Philosophy

Abstract

What plays a key role, in the works of philosophers, for understanding the copulative existence (and its place in the concrete), and for the analysis of human knowledge, is copulative in judgements. Avicenna considers the copulative in the judgement to indicate the relationship and interest that the two sides of the judgement have to each other, and he adds this relationship to the particle concepts. Particle concepts have a fundamental difference with noun concepts. In this article, emphasizing the works of Avicenna, the particle concepts are analyzed and it is revealed that the particle concepts state the proportions that the seven relative categories require. Studying the relationship between relative categories and particle concepts, it is resulted that the proportions that are particle concepts are independent existences that are attached to objects; are specific to relation and are influential in other relative categories. The human mind can consider these proportions in two manners: one, in the manner of noun concept, and the other, in the manner of particle concept. When these proportions are considered as particle concepts, they require rational relations that cause the connection between the concepts. These rational relations establish the foundation of knowledge and production of science.

Keywords: particle concepts, particle, proportion, relation, copulative

مقدمه

بحث کردن از الفاظ بدون اینکه معطوف به زبان خاصی باشد، از ابتدایی ترین مباحثی است که در منطق مورد توجه قرار گرفته است.¹ سبب این توجه را می توان در تاثیر زیادی که الفاظ در فهم علوم و انتقال اندیشه ها ایفا می کند، جستجو کرد.² همین امر باعث شده است پای بحث از تناسب بین اشیای خارجی و مفاهیم آن ها با وجودهای لفظی و کتبی آن ها به میان آید³ که از جمله مباحثی است که می توان در آن، نگاهی فلسفی و فرامنطقی بر مباحث الفاظ داشت.

در بین چنین مباحثی که دانشمندان از الفاظ می کنند، بحث از تقسیم لفظ به مفرد و مرکب و مسائل مرتبط با آن از این جهت که در دیگر مباحث، حتی در مباحث معرفت شناسی و وجود شناسی دنباله دار است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. «ادات» یکی از اقسام لفظ مفرد است که بر سر نوع معنایی که به آن دلالت می کند و نحوه ی تحقق آن معنی در خارج اختلاف شده است. با اینکه

¹ ارسطو، منطق ارسطو، 33/1؛ فارابی، المنطقیات للفارابی، 22/1؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (المدخل)، 24.

² ابن سینا، المنطق للشفاء (المدخل)، 24.

³ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 1؛ ابن سینا، النجاة، 17.

در ابتداء علم منطق عهده‌دار شناخت این مسئله شد، ولی جنبه‌هایی از آن را جز با فلسفه نمی‌توان روشن کرد و در مواردی که تحلیل فلسفی آن مورد غفلت واقع شده است، جای خالی‌اش احساس می‌شود.

در آثار ابن سینا بررسی مستقل و جامعی از «مفاهیم ادوی» و به تعبیر دیگر «معانی حرفی» مشاهده نمی‌شود، ولی وی از مباحث کلیدی آن غافل نبوده است و به نظرات خود در این باب تصریح می‌کند. شاید علت نپرداختن ابن سینا به تحلیلی مفصل، همین نظراتی باشد که او در این مسأله پذیرفته است و با موشکافی‌هایی که در مسأله اضافه و نسبت انجام داده است، وارد شدن در این بحث را لازم ندانسته است. اما به راستی گستره و جایگاه مفاهیم ادوی در حکمت سینوی چیست؟ این مفاهیم چگونه حکایت از واقعیات خارجی می‌کنند و چگونه با «اضافه» و «نسبت» مرتبط می‌شوند؟ لوازم و آثار نظرات ابن سینا درباره‌ی آن‌ها در فلسفه وی چگونه بازتاب می‌شود؟ وی چگونه به نقدهای مطرح در این باب پاسخ می‌گوید؟ در این مقاله برای جواب به این سوالات ابتدا «ادات» و گستره و خصوصیات آن در حکمت سینوی بررسی می‌شود. پس از آن، بر روی ارتباط آن با نسب و اضافات متمرکز شده، در به دست آوردن جایگاه مفاهیم ادوی و لوازم آن در حکمت سینوی سعی می‌شود.

1. «ادات» و خصوصیات آن

«ادات» در لغت به معنای آلت و ابزار برای انجام حرفه و کاری است⁴ و در اصطلاح منطق یکی از اقسام سه‌گانه لفظ مفرد است که به تنهایی دلالت بر معنای مستقلی نمی‌کند، بلکه با مقارنت و همراهی با لفظی دیگر (فعل یا اسم) معنایش کامل می‌گردد.⁵ در این تعریف دو خصوصیت از ادات ذکر شده است: یکی مقارنتش با لفظی دیگر و دیگری کامل نبودن معنایش. بدیهی است که از بین این دو خصوصیت اینکه ادات برای دلالت کردن باید به همراه لفظ دیگری باشد، همان خصوصیت دوم (یعنی ناقص بودن معنایش) برگشت می‌کند. به بیان دیگر دلالت ادات، ناقص است و بدون همراهی با لفظ دیگری نمی‌تواند دلالت داشته باشد.⁶ این نقصان دلالت به سبب معنایی است که ادوات دارند و به تنهایی و بدون ارتباط با شیء دیگر نمی‌توانند تصور شوند.⁷ این وابستگی در معنا، خصوصیت دیگری را نیز برای ادوات لازم دارد و آن این است که به تنهایی نمی‌توانند موضوع و یا محمول در قضیه واقع شوند⁸ و به تعبیر فارابی:

«ادات به تنهایی نمی‌تواند خبر واقع شود و همچنین نمی‌توان از آن خبر داد، بلکه فقط جزئی از موضوع و یا جزئی از محمول واقع می‌گردد»⁹.

از نظر ابن سینا سبب ناقص بودن معنای ادوات، نوع معنایی است که این الفاظ برای آن‌ها وضع شده‌اند. او در جایی مدلول ادوات را «نسب» و «اضافات» می‌داند¹⁰ و در جایی دیگر فقط «نسب»¹¹. از آن جایی که نسب و اضافات بدون مقارنت با شیء دیگری تعقل نمی‌شوند، معنای تمام و مستقلی نداشته، باید همراه با فعل یا اسم که معنایی مستقل دارند، ذکر شوند. منظور از «نسب» به

⁴ فراهیدی، کتاب العین، 98/8.

⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 28-29؛ ابن سینا، النجاة، 18؛ ابن سینا، منطق المشرقیین، 58؛ ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، 44؛ ابن سینا، منطق دانشنامه علائی، 30.

⁶ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 28.

⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

⁸ ابن سینا، النجاة، 18؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

⁹ فارابی، المنطقیات للفارابی، 89/1.

¹⁰ ابن سینا، منطق المشرقیین، 58.

¹¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

قرینه‌ی اینکه با اضافه ذکر شده است، سایر مقولات نسبی، غیر از اضافه (این، متی، جده، وضع، أن يفعل و أن يفعل) است.¹² با توجه به اینکه ادات بدون مقارنت با کلمه‌ی دیگری، معنای محصلی ندارد، پس باید گفت مفهوم مقولات نسبی از ضمیمه کردن ادات با کلمه‌ای دیگر به دست می‌آید و به این طریق مفاهیم این مقولات نیز قابل حمل بر افرادشان می‌شود.¹³

در اینجا چند ابهام وجود دارد که باید رفع گردد: 1- معانی دیگری نیز برای ادوات ذکر می‌شود که خصوصیت معنای حرفی را ندارد و در اصطلاح به آن معنای اسمی گفته می‌شود. این معانی چه ارتباطی با ادوات دارند و آیا آن‌ها نیز نسب و اضافات‌اند؟ 2- اگر مدلول ادوات، نسب و اضافات است، پس برای آن‌ها معانی غیر از معنای کلمه‌ای که به آن ضمیمه می‌شود وجود دارد. حال اگر بپذیریم که این نسب و اضافات را می‌توان مستقلاً تصور کرد و معنایی اسمی از آن‌ها داشت، چه نیازی به این ادوات و معانی حرفی‌شان است؟

2. اقسام مفاهیم ادوی

قبل از اینکه به بررسی اضافات و نسبی که مدلول ادوات اند پرداخته شود، ابتدا به بیان اقسام مفاهیم ادوی و معانی حرفی پرداخته می‌شود، تا گستره و نقش این معانی در بین معلومات انسان و حکایتشان از واقع روشن گردد.

فارابی «حروف» را دارای اصناف زیادی می‌داند که البته در زبان عربی ذکر نشده‌اند. او با استفاده از تقسیمی که در زبان یونانی مطرح شده است، آن‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کند. این پنج دسته برای حروف ناشی از پنج دسته بودن معانی حروف است: 1- خوالف (جایگزین‌ها) که ضمائر و اسماء اشاره از جمله آن‌هاست؛ 2- واصلات (پیوند خوردگان) که شامل موصولات و غیره می‌گردند؛ 3- واسطه‌ها (میانجی‌ها) مانند الفاظ «من»، «فی» و غیره در عربی؛ 4- حواشی (کناره‌ها) که اصناف زیادی دارد مانند ادات استفهام (مثل هل)، ادات تاکید (مثل إن) و غیره؛ 5- روابط (پیوند دهندگان) مانند ادات شرط (مثل إن).¹⁴

تقسیم دیگری که برای خصوص معانی حروف می‌توان از کلام ابن سینا استخراج کرد، تقسیم آن‌هاست به معانی حرفی که مدلول ادوات‌اند و معانی حرفی که مدلول ادوات نیستند (منظور از قسم دوم معانی است که یا مدلول اسم و فعل‌اند و یا لفظ دالّی ندارند). دو صنف از قسم اخیر که ابن سینا متذکر آن‌ها می‌شود، یکی رابط‌هاست و دیگری هیئات (البته این دو صنف تداخل در افراد دارند). رابط لفظی است که دلالت بر نسبت بین موضوع و محمول¹⁵ و به تعبیر دیگر اجتماع و علاقه آن دو¹⁶ می‌کند. این گونه الفاظ در زبان‌ها متفاوت‌اند، ولی در زبان عربی غالباً از اسماء یا افعال‌اند، نه از ادوات. با وجود این، ابن سینا این دسته از الفاظ را به ادوات ملحق می‌کند و حکمشان را همان حکم ادوات می‌داند.¹⁷ از جمله‌ی الفاظ رابط در زبان عربی می‌توان کلمات وجودی (مانند «کان یكون» و «صار یصیر») را نام برد که نقش رابط در گزاره‌ها را ایفاء می‌کنند¹⁸ و ابن سینا آن‌ها را مانند ادوات از توابع اسماء و افعال معرفی می‌نماید و دلالتشان را ناقص می‌داند.¹⁹ برخی بر اساس همین صنف از معانی حرفی ادات را به زمانی و غیر زمانی تقسیم می‌کنند و ادوات زمانی را همان کلمات وجودی می‌دانند.²⁰

¹² فارابی، کتاب الحروف، 83.

¹³ ابن سینا، النجاة، 18؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29، ابن سینا، منطق المشرقیین، 58.

¹⁴ فارابی، الالفاظ المستعملة فی المنطق، 44-56.

¹⁵ ابن سینا، النجاة، 26.

¹⁶ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 39.

¹⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 39.

¹⁸ فارابی، المنطقیات للفارابی، 1408، 25/1.

¹⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29؛ بهمنیار، التحصیل، 43.

²⁰ رازی، تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، 104.

لازم است در مورد هیئات این توضیح داده شود که با تحلیل معانی اسماء و افعال، نسبت‌هایی مانند نسبت فعل و یا اسم با فاعلش و یا با زمانی که در آن واقع می‌شود، یافت می‌شوند²¹ که خصوصیات معانی حرفی را دارند. این معانی در برخی زبان‌ها (مانند عربی) به هیئت اسم (اسماء مشتق) و یا فعل مربوط است²² و از این جهت می‌توان ادوات را به هیئات و غیر آن تقسیم کرد²³ و البته این تقسیم کلیت ندارد. با وجود این، اختلافی در این نیست که این گونه از معانی، همان معانی حرفی اند که وابسته به دیگر معانی است، اگرچه لفظ دالّی برای آن‌ها نیست، ولی در ضمن الفاظ دیگر، مدلول واقع می‌شوند²⁴. ابن سینا در بحث از الفاظ مشتق به این گونه از معانی حرفی (نسبت‌ها) تصریح می‌کند²⁵.

با توجه به این تقسیمات برای مفاهیم ادوی، این نتیجه به دست می‌آید که اولاً، مفاهیم ادوی عام تر و گسترده‌تر از مدلولات ادوات اند، زیرا در برخی از موارد در ضمن کلمات دیگرند؛ و ثانیاً، «رابط» در قضایا نیز از جمله‌ی مفاهیم ادوی به حساب می‌آید.

3. تحلیل مفاهیم ادوی

از طرفی گفته می‌شود: مفاهیم ادوی معنای تامی که بتوان به تنهایی آن را تصور کرد، ندارند و از طرف دیگر یکی از خصوصیات مقولات، از جمله مقولات نسبی، داشتن معنایی تام، متمیز و قابل حمل بر افرادشان است. حال وقتی گفته می‌شود که مفاهیم ادوی مقولات نسبی را بیان می‌کند، آیا تناقض لازم نمی‌آید؟ برای پاسخ به این سوال ابتدا با تحلیل مفاهیم ادوی، برخی از خصوصیات آن‌ها تبیین می‌شود:

1. معانی حرفی حکایت از مقولات هفت‌گانه نسبی از جهت نسبت بودنشان می‌کند (اینکه گفته می‌شود «از جهت نسبت بودنشان» از جمله اموری است که روشن شدنش نیاز به تحقیق بیشتری دارد). این خصوصیت در ضمن دو مطلب ذکر می‌شود: مطلب اول: نسبت دو معنا دارد و فقط مقولات هفت‌گانه نسبی را شامل می‌شود. معانی‌ای که می‌توان برای «نسبت» در کلام ابن سینا و حتی فارابی مسلّم گرفت، دو معنی است که لفظ نسبت به اشتراک لفظی بر آن دو دلالت دارد. در معنای اول، «نسبت» حالت و عرضی است که وجودش همراه با وجود شیء دیگری (غیر از موضوعش) است و در مقایسه با آن شیء تصور می‌شود²⁶ و به عبارت دیگر، «منسوب» به چیزی گفته می‌شود که توسط اتصال دهنده‌ای (چه این اتصال دهنده حروف نسبت باشند و چه غیر آن) با چیز دیگری مرتبط شده باشد²⁷. بنابراین، «نسبت» همان اتصال دهنده بین اشیاء است. نسبت در این معنا فقط شامل مقولات نسبی است و فردی غیر از آن‌ها ندارد²⁸. این مقولات نسبی را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: دسته اول نسبت‌های مکرر است؛ یعنی، نسبت‌هایی که برای هر دو طرفشان خصوصیتی را از جهت منسوب بودن آن دو به یکدیگر به دنبال دارند²⁹؛ به بیان دیگر، نسبت در این دسته،

²¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 18.

²² رازی، تحرير القواعد المنطقية في شرح الرسالة الشمسية، 106.

²³ مظفر، اصول الفقه، 25/1.

²⁴ ابن سینا، منطق المشرقيين، 65.

²⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 16-17.

²⁶ ابن سینا، التعليقات، 98.

²⁷ فارابی، کتاب الحروف، 83.

²⁸ فارابی، کتاب الحروف، 83؛ ابن سینا، التعليقات، 98.

²⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 146.

معنای مشترک بین دو چیز است که هر یک از آن دو از جهت این معنا، در مقایسه با دیگری است.³⁰ دسته دوم نسبت‌هایی است که فقط برای یک طرف است و فقط آن طرف را می‌توان در مقایسه با دیگری دید.³¹

«نسبت» در معنای دوم فقط به دسته دوم گفته می‌شود که حداکثر شامل شش مقوله از مقولات نسبی است و دسته اول را اضافه می‌نامند.³² پس وقتی اضافه و نسبت در کنار هم قرار می‌گیرند، نسبت غیر از اضافه و به معنای دوم است و وقتی به تنهایی ذکر شوند، می‌تواند به معنای اول باشد و اضافه را نیز شامل شود. بنابراین، اختلاف تعبیر ابن سینا از مدلول ادوات به اینکه نسب و اضافات اند³³ و یا نسب‌اند،³⁴ فرقی در مواردی که ادوات را شامل می‌شوند، نمی‌کند و در هر صورت مدلول آن‌ها همان هفت مقوله نسبی است که شامل اضافه نیز می‌شود.

مطلب دوم: بنا بر معنای اول برای نسبت، نسبت عرضی است که همیشه همراه با چیز دیگری است و با آن تصور می‌شود و این معنا شامل هفت مقوله نسبی می‌گردد. این معنای نسبت دلالت بر ویژگی‌ای دارد که هر هفت مقوله دارند و در حقیقت آن ویژگی است که باید نسبت نامیده شود (که در مقاله به آن پرداخته خواهد شد). این هفت مقوله علاوه بر این ویژگی، ویژگی‌های دیگری هم دارند که آن‌ها نیز نسبت نامیده می‌شوند.

توضیح این ویژگی‌های دیگر: اجناس عالی به خصوص اعراض نسبی همگی از جمله مقولات اند.³⁵ «مقولات» جمع «مقوله» است و اغلب به معنای «محمول» ذکر می‌شود.³⁶ در این باره گفته شده است: «لفظ قاطیغوریاس نزد ارسطو به معنای اضافه و یا اسناد است و بر این اساس مقولات اموری مضاف و مقوله به معنای محمولات است؛ به تعریف دقیق‌تر، مقوله معنایی کلی است که می‌تواند در قضیه محمول واقع شود»³⁷. به نظر می‌رسد ابن سینا نیز مقوله در این باب را به معنای «محمول» می‌گیرد؛³⁸ با این توضیح که وی بین «مقول علی الشیء» و «موجود فی الشیء» تفاوت می‌گذارد. او می‌نویسد:

«آنچه که به موضوعی نسبت داده می‌شود، نسبت آن با موضوع به دو گونه است: 1- یا آن چیز به گونه‌ای است که می‌توان گفت: «آن موضوع آن چیز است» مانند «حیوان» زمانی که گفته می‌شود «انسان حیوان است» می‌توان گفت: «انسان آن است». این گونه موارد «محمول علی الشیء» یا «محمول علی الموضوع» است. 2- یا آن چیز به گونه‌ای نیست که بتوان گفت «آن موضوع آن چیز است»، بلکه گفته می‌شود آن چیز در آن موضوع است؛ مانند، سفیدی که وقتی برای لباس و چوب فرض می‌شود، ممکن نیست بر موضوعش حمل شود... این موارد اگرچه «محمول علی الموضوع» نیستند، «موجود فی الموضوع» اند.³⁹

ابن سینا هر «محمول علی الموضوع»ی را کلی می‌داند⁴⁰ که در مورد مقولات ده‌گانه همان کلی طبیعی‌اند که ماهیتی لا بشرط دارند⁴¹ اما «موجود فی الموضوع» را فقط در مورد اعراض صادق دانسته است و بنابراین، مقولات نه‌گانه عرضی هم «محمول علی

³⁰ فارابی، کتاب الحروف، 90.

³¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 146؛ فارابی، کتاب الحروف، 90.

³² ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 146؛ فارابی، کتاب الحروف، 90.

³³ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

³⁴ ابن سینا، منطق المشرقیین، 58.

³⁵ ابن سینا، التعليقات، 173.

³⁶ صلیبا، المعجم الفلسفی، 410/2؛ تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، 1633/2.

³⁷ کرم، تاریخ الفلسفة اليونانية، 120.

³⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 20-27.

³⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 20.

⁴⁰ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 21.

⁴¹ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 195-219.

الموضوع» اند و هم «موجود فی الموضوع»، به خلاف مقوله جوهر که فقط «محمول علی الموضوع» است.⁴² چنین نسبت‌هایی (نسبت محمول علی الموضوع و نسبت موجود فی الموضوع) در کلام شیخ به همین جا متوقف نمی‌شود. به نظر وی بر نسبت‌های «محمول علی الموضوع»، نسبت این نسبت‌ها با نفس‌اشیایی که از آن‌ها حکایت می‌کنند، می‌تواند عارض شود.⁴³ پس در خصوص مقولات نسبی، نسبت‌های متعددی وجود دارد که لازمه آن‌ها محسوب می‌شود، اما غیر از آن نسبتی است که مختص به مقولات هفت‌گانه است و این نسبت خاص، ویژگی‌ای غیر از «فی الموضوع» و «علی المحمول» را بیان می‌کند (اطلاق نسبت به این چند ویژگی دیگر به این دلیل است که یکی از هفت مقوله نسبی به حساب می‌آیند).

2. معانی حرفی اگرچه از نسبت‌های خارجی حکایت می‌کنند، اما ملازم با نسبت‌های عقلی‌اند و همین ملازم بودنشان است که معنای حرفی را از معنای اسمی، ممتاز می‌کند. برای روشن شدن این مطلب توجه به مقدمات زیر ضروری است:

مقدمه اول: نسبت‌ها به دو دسته خارجی و ذهنی تقسیم می‌شود: از آنجایی که قسمی از نسب، اضافات است و اضافه اعم از اضافه عقلی و اضافه وجودی است،⁴⁴ می‌توان نسبت‌ها را نیز به عقلی و وجودی تقسیم نمود. اضافه عقلی اضافه‌ای است مربوط به عقل و در ذهن ایجاد می‌شود، ولی اضافه وجودی اضافه‌ای است محقق در خارج از ذهن.⁴⁵

مقدمه دوم: معانی موجود در ذهن به اسمی و حرفی تقسیم می‌شود: اگرچه این تقسیم در آثار فیلسوفان مسلمان به صورت مستقل بررسی نشده است، اما ایشان از همان قرون اولیه پذیرفته‌اند که معانی موجود در ذهن دو گونه‌اند⁴⁶ و حتی ابن سینا این مطلب را که ارسطو ادات (که دارای گونه‌ای خاص از معناست) را در کنار دیگر الفاظ، متذکر نمی‌شود، امر قبیحی شمرده است.⁴⁷

توضیح این دو قسم از معانی: ابن سینا دسته‌ای از معانی بسیط را (معانی که مرکب از چند معنا نیست) معانی‌ای می‌داند که به تنهایی در ذهن حاضر و تصور نمی‌شوند، بلکه برای احضار آن‌ها باید امور دیگری نیز با آن‌ها تعقل شود. این خصوصیت باعث می‌شود که دلالت الفاظ خاص به این معانی ناقص باشد⁴⁸؛ به بیان دیگر، این مفاهیم فقط با قرینه کامل می‌شوند⁴⁹؛ یعنی، چون این معانی «فی غیره» هستند، به معنای دیگری نیاز دارند که تقوّمشان به آن معناست و با مقارنت با آن تکمیل می‌گردند.⁵⁰ در مقابل این گونه از معانی، سایر معانی قرار دارند که چنین خصوصیت و نیازی ندارند. این دو دسته از معانی به نام معانی حرفی و معانی اسمی در علم ادبیات عرب و علم اصول فقه شهرت یافته‌اند. در برخی از کتاب‌های فلسفی نیز از همین نام‌ها استفاده می‌شود.⁵¹ فرق اساسی که بین این دو قسم از معنا وجود دارد، همان «فی غیره» بودن معانی حرفی است که به گونه‌های مختلفی در برخی از علوم تفسیر می‌شود و تبیین دقیق آن مترتب بر تحلیل «نسبت»ی است که ابن سینا مدلول ادات (که همان معنی حرفی است) می‌داند.

⁴² ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 27.

⁴³ ابن سینا، المنطق للشفاء (المدخل)، 17.

⁴⁴ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 159.

⁴⁵ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 159.

⁴⁶ فارابی، الالفاظ المستعملة فی المنطق، 42-41؛ ابن سینا، النجاة، 18.

⁴⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

⁴⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29-28.

⁴⁹ ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، 44.

⁵⁰ طوسی، شرح الاشارات و التنبيهات، 37/1.

⁵¹ سبزواری، شرح المنظومه، 264/1.

مقدمه سوم: «فی غیره» یا «مقیس الی الغیر» از اضافات عقلی و لازمه معانی حرفی است. بیان شد که تعقل نسب و اضافات، با همراهی و مقارنت با معنایی دیگر امکان پذیر است⁵² و به تعبیر دیگر، این معانی، «فی غیره»⁵³ یا «مقیس الی الغیر»⁵⁴ هستند. خصوصیتی مانند «فی غیره» و یا «مقیس الی الغیر» بودن، از نسب و اضافات عقلی است که لازمه معانی حرفی در ذهن است⁵⁵. ویژگی این گونه نسبت‌های عقلی این است که بین معنای حرفی و آن غیری که معنای حرفی در آن، تصور می‌شود، ارتباط برقرار می‌کند و مانند هر اضافه‌ای، نفس همبودی و معیت است. بنابراین، به نفس ذاتشان مرتبط و متصل‌اند، اگرچه عقل این توانایی را دارد که معیت را از آن‌ها جدا و به صورت مجزا تصورشان کند که در این صورت آن متصور خودش یک معانی حرفی می‌شود که به اضافه عقلی دیگری نیاز دارد و البته این گونه امور اعتباراتی عقلی‌اند⁵⁶. آنچه باید توجه شود، این است که اضافه عقلی در اینجا به حمل شایع اضافه است (یعنی فردی از افراد اضافه است)، نه اینکه مفهومی از نوع خاصی از مضاف باشد و از مضاف حکایت کند.

3. معانی حرفی را می‌توان به صورت معانی اسمی ملاحظه کرد، اما در این صورت دیگر معنای حرفی ویژگی خود را که ارتباط بین مفاهیم است، از دست می‌دهد. توضیح: معانی حرفی حکایت از نسب و اضافات خارجی می‌کنند و به این جهت، خودشان از افراد نسبت و اضافه محسوب نمی‌شوند. اما با این حال دو گونه ارتباط و نسبت برای آن‌ها اثبات می‌شود: اول اینکه خود این معانی حرفی اگرچه بین مفاهیم ارتباط برقرار نمی‌کنند، بلکه فقط حکایت از نسب و ارتباطات خارجی می‌نمایند، اما لازمه این حکایت-گری، ارتباط بین مفاهیم به جهت حکایتشان از خارج است. در این مورد فارابی بیان می‌کند: قسمی از حروف مانند «من»، «عن»، «علی» و «فی» در کلام عربی وجود دارند که آن‌ها را حروف نسبت می‌نامند و بین دو چیز ارتباط برقرار می‌کنند⁵⁷. دوم اینکه معانی حرفی ارتباطی که از جهت تصورشان با دیگر معانی دارند، به واسطه نسبت‌های ذهنی است و این نسبت‌ها زائیده «فی الغیر» بودن یا «مقیس الی الغیر» بودن معانی حرفی است. حال اگر معنی حرفی به صورت اسمی ملاحظه شود، دیگر گونه دوم از ارتباط و نسبت را از دست می‌دهد.

4. پارادوکس بین مقولات نسبی و معانی حرفی

چگونه می‌شود معانی حرفی مقولات نسبی را بیان کند، درحالی‌که این معانی، مستقل و قابل حمل نیستند؟ قبل از پاسخ حلی به این سوال باید توجه شود که اگرچه در کلام فیلسوفان، ادوات بر نسبت (که همان مقولات نسبی‌اند) دلالت دارند، ولی ایشان از افعال⁵⁸ و اسماء⁵⁹ نیز جهت دلالت بر اضافات و نسب خارجی استفاده می‌کنند. البته باز در اینجا افعال را می‌توان به ادوات ملحق کرد و اشکال پارادوکس را تکرار نمود، زیرا هیئت فعل دلالت بر نسبتی می‌کند که بین موضوع (فاعل یا مفعول) و ماده آن فعل در زمانی مشخص برقرار است⁶⁰. البته به دلیل خصوصیتی که فعل دارد، این نسبت برای فاعل (که همان موضوع فعل است) مربوط به لحظه

⁵² ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، 44.

⁵³ طوسی، شرح الاشارات و التنبيهات، 37/1.

⁵⁴ ابن سینا، الشفاء (الالهيات)، 159.

⁵⁵ ابن سینا، الشفاء (الالهيات)، 159.

⁵⁶ ابن سینا، الشفاء (الالهيات)، 158.

⁵⁷ فارابی، الالفاظ المستعملة فی المنطق، 36.

⁵⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236؛ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 9-8؛ اخوان الصفاء، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، 408/1؛ ابن رشد، تلخیص کتاب المقولات، 109.

⁵⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 233؛ ابن سینا، المختصر الاوسط فی المنطق، 34؛ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 9-8.

⁶⁰ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 18.

تاثیرگذاری و یا تاثیر پذیری آن فاعل است و به تعبیر دیگر مربوط به لحظه توجّه فاعل به غایت فعلش است؛ یعنی، در هنگام حرکت فاعل برای انجام آن فعل است⁶¹. این گونه نسبت ها همان مقوله «أن يفعل» و «أن ینفعل» است⁶² و هیئات افعال (که خودشان از ادوات به حساب می آیند) بر آن ها دلالت دارند⁶³. بنابراین، در حقیقت دلالت افعال بر مقولات نسبی نیز به واسطه دلالت ادوات اتفاق افتاده است، اگرچه عارض بر یک معنای اسمی شده و به این سبب قابل حمل می شود. در ادامه بیان خواهد شد که به اعتبار همین عروض نسبت، مقوله حاصل می شود، نه اینکه این نسبت به تنهایی مقوله باشد.

5. کیفیت این که معانی اسمی از مقولات نسبی است

قبل از پرداختن به این مسئله، دو مطلب ذکر می شود:

مطلب اول: «اضافه» را می توان از جهت لفظی که دلالت بر آن می کند، به دو دسته تقسیم نمود: ۱. اضافه هایی که برای آن ها اسم جداگانه ای وضع شده است⁶⁴. این اسماء دلالت بر معانی کاملی می کنند که از حیث اضافه برای اشیاء وجود دارند⁶⁵. معانی این اسماء به نفس ذاتشان مضاف و در اضافه با شیء دیگری است⁶⁶؛ یعنی، بدون هیچ قید و شرطی (مانند به شرط ضمیمه شدن الفاظ نسبت)، به صورت مطلق مضاف خوانده می شوند⁶⁷. در این دسته از مضاف، بر هر دو طرف اضافه، اسمی که دلالت می کند بر اینکه آن ها نوع خاصی از اضافه را دارند، اطلاق می شود؛ چه این اسماء متباین باشند؛ مثل، اب (پدر) و ابن (پسر)، چه مشتق؛ مانند، مالک و مملوک؛ و چه اسم هر دو طرف یکی باشد؛ مانند، اخ و اخ (برادر) و چه هر کدام اسم خاص داشته باشند⁶⁸. 2. اموری که به آن ها اضافه گفته می شود، اما در نفس ذاتشان مضاف به آنچه که اضافه شده اند، نیستند، بلکه به واسطه حرفی از حروف نسبت که به آن ها ملحق شده است، مضاف گفته می شوند⁶⁹. فارابی در مورد این دسته می نویسد:

«شرط مضافین این است که هر یک از آن دو، مدلول اسمی قرار گیرد که آن اسم از این جهت که برای مضاف نوعی از اضافه است، دلالت کند. به همین سبب ارسطو می گوید: «مضافین اموری هستند که وجودشان به واسطه نوعی از انواع اضافه، مضاف باشد». پس وقتی چیزی را دیدیم که فقط به واسطه حرفی از حروف نسبت به چیز دیگری نسبت داده شده است و یا فقط صورت دو چیز در یک زبانی، یا صورت یکی از آن دو یک صورت مضاف است در این صورت سزاوار نیست که به آن دو مضاف گفته شود، بلکه آن دو باید اسمی داشته باشند که از جهت اینکه نوعی از اضافه را دارند، بر آن ها دلالت کند»⁷⁰.

آنچه در مورد دسته دوم باید دقت شود این است که این دسته نیز مانند مضاف مشهوری اضافه حقیقی دانسته نمی شود، ولی با این حال بین مضاف مشهوری و اضافه ای که با ضمیمه شدن نسبتی اضافه خوانده می شود، تفاوت است و آن اینکه علت اضافه حقیقی نبودن مضاف مشهوری این است که مراد از مضاف مشهوری گاه ذات مضاف بدون لحاظ وصف اضافه است؛ یعنی، همان مصداق خارجی (نظیر ذات پدر یا ذات پسر) و گاه مقصود ذات به همراه وصف است (مانند ذات پدر به لحاظ نسبت اضافه ای که

⁶¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236.

⁶² ابن سینا، التعلیقات، 175.

⁶³ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236؛ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

⁶⁴ فارابی، کتاب الحروف، 86؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 143؛ ابن رشد، تلخیص کتاب المقولات، 109.

⁶⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 143.

⁶⁶ ابن رشد، تلخیص کتاب المقولات، 109.

⁶⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144-143.

⁶⁸ فارابی، کتاب الحروف، 86.

⁶⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144؛ ابن رشد، تلخیص کتاب المقولات، 109.

⁷⁰ فارابی، کتاب الحروف، 87.

به پسر دارد)⁷¹. در هر دو معنا از مضاف مشهوری نوع اضافه مشخص است و تنها نحوه اعتبارش آن را از اضافه حقیقی بودن خارج می‌کند. اما به نظر می‌رسد در اضافه‌هایی که چیزی به وسیله نسبتی مضاف می‌شود، علت اضافه حقیقی نبودنش این است که در این موارد فقط اینکه بین دو طرف مشخص، اضافه‌ای وجود دارد، معلوم است، اما اینکه چه نوع اضافه‌ای است، مجهول گذاشته شده است و چون اضافه ماهیتی است از ماهیات، نمی‌توان این‌گونه موارد را از معانی‌ای شمرد که تحت یکی از مقولات مندرج می‌شوند⁷² اگرچه اصل وجود اضافه در بین آن دو را اثبات می‌کند.

در مطلب اول، آنچه برای دسته بندی اضافه گفته شد را می‌توان در عبارات ابن سینا در مورد برخی دیگر از مقولات نسبی نیز مشاهده نمود؛ مثلاً، برای مقوله این، هم به مواردی مانند «الکون فی الهواء» و «فی السوق»⁷³ که به واسطه حرف «فی» منسوب می‌شود مثال آورده می‌شود و هم به «فوق» و «تحت»⁷⁴ یا «أعلى» و «أسفل»⁷⁵ که برای منسوب بودنش نیازی به حرف نیست. اما در مورد سایر مقولات نسبی این اشکال مطرح نمی‌شود که مواردی مانند «فی السوق» را بهتر است تحت آن مقوله مندرج نکرد، بلکه در مواردی خود آن حرف را مانند «فی» مثال برای آن مقوله ذکر می‌کنند⁷⁶.

مطلب دوم: ابن سینا با اینکه خود مقولات نسبی را نسبت می‌داند، اما در بعضی مواضع از آن‌ها به هیئت حاصل از نسبت تعبیر می‌کند. او در مورد مقوله «وضع» می‌نویسد: «هیئتی است که به واسطه نسبتی که بین اجزاء چیزی وجود دارد، برای آن چیز حاصل می‌شود...»⁷⁷ و یا در مورد «این» متذکر می‌شود که «هیئة الاستقرار فی المكان» است⁷⁸. آنچه از نحوه تعبیر ابن سینا می‌توان استفاده نمود این است که اولاً، «نسبت» در اینجا معنایی غیر از مقولات نسبی باید داشته باشد، تا بتوان گفت این مقولات نسبت نیست، بلکه هیئت حاصل از نسبت است؛ ثانیاً، هیئت در این تعاریف به همان معنای «عرض» است⁷⁹ و الفاظ «هیئت»، «عرض» و «صفت» مترادف اند⁸⁰ اگرچه می‌توان بین هیئت و عرض این‌گونه فرق گذاشت که با وجود نزدیکی در مفهومشان اما به اعراض به اعتبار عروضشان، عرض گفته می‌شود و به اعتبار حصولشان هیئت می‌گویند⁸¹. برخی از کسانی که «هیئت» یا «حالت» را در تعریف این شش مقوله نسبی به کار می‌برند مقصودشان این است که آن‌ها به سبب نسبت حاصل می‌شوند نه اینکه نفس نسبت باشند⁸².

آنچه بعد از ذکر این دو مطلب درخور دقت است، اینکه معانی حرفی به تنهایی نمی‌تواند نوع مقوله را بیان کند و برای تعیین ماهیتی از ماهیات مقولات نسبی باید از معانی اسمی (چه به صورت اسم و چه به صورت فعل) و لو به شکل مرکب استفاده نمود. این امر را به چند طریق می‌توان اثبات کرد:

⁷¹ سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، 263؛ بهمنیار، التحصیل، 397.

⁷² فارابی، کتاب الحروف، 87.

⁷³ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 228؛ ابن سینا، المختصر الاوسط فی المنطق، 34.

⁷⁴ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 230.

⁷⁵ ابن سینا، المختصر الاوسط فی المنطق، 34.

⁷⁶ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

⁷⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 233.

⁷⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236.

⁷⁹ سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، 61/2.

⁸⁰ رازی، شرح عیون الحکمة، 109/1.

⁸¹ تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، 1747/2.

⁸² ملاصدرا، شرح الهدایة الاثریة، 110/2.

طریق اول: از طرفی معانی ادوات را نمی توان به تنهایی حمل بر چیزی کرد⁸³؛ و از طرف دیگر معانی مقولات که بیانگر نوعی از ماهیات است، باید قابلیت حمل بر افرادش را داشته باشد⁸⁴ پس معانی ادوات نمی توانند بیان کننده نوعی از انواع مقولات حتی مقولات نسبی باشند. البته اگر حروف در کنار اسم یا فعلی قرار گیرند، قابلیت حمل پیدا می کنند⁸⁵ و می توانند بر نوعی از مقولات حکایت کنند. البته در این صورت کلّ معنای مرکب بیان عارضی ماهوی می کند، نه آن حرف به تنهایی.

طریق دوم: برخی از ادوات را می توان به اعتبارات مختلف و با لحاظ نوع اسمی که به همراه آن آورده می شود، تحت چند مقوله مندرج کرد؛ مثلاً، در مورد «فی» هم می توان آن را از مقوله «این» دانست⁸⁶، هم از مقوله «متی»⁸⁷ و حتی هم از مقوله «اضافه» در جایی که برای اطراف اضافه اسم خاصی وضع نشده باشد⁸⁸. در این موارد نمی توان معنای «فی» را متعدد گرفت. این در حالی است که مقولات تباین ذاتی دارند و نمی توانند داخل در یکدیگر شوند. از این رو می توان گفت: حروف (مانند حرف «فی») به اعتبار نوع اسمی که همراه آن ها یاد می شود متفاوت گرفته شده اند و تحت مقوله ای خاص مندرج می شوند و در این صورت به یک لفظ مرکب و معنایی اسمی تبدیل می شود و اشکالی پیش نمی آید. تأیید این مطلب سخن ابن سیناست در مورد نسبتی که در یکی از مقولات نسبی است و سپس تبدیل به اضافه می گردد⁸⁹. در اینجا از یک نسبت به اعتبار نحوه ترکیبی که برای آن می شود، می توان چند معنا به دست آورد که هر کدام جزو یکی از مقولات باشد. البته در اینجا نباید توهم شود که برخی از مقولات نسبی، مرکب هستند⁹⁰، چنانکه ابن سینا هم این عقیده را باطل می داند⁹¹.

طریق سوم: در این طریق مقولات نسبی به صورت جداگانه بررسی می شوند که چرا نمی توانند معنای حرفی باشند: الف) اضافه: اضافه حقیقی آن است که برای دو طرف آن اسمی جداگانه وجود داشته باشد که بر معنایی کامل از حیث مضاف بودنش، دلالت کند⁹² و از این جهت گفته شده است: اگر برای مضافین اسمی که دلالت بر نوع اضافه آن ها کند، وجود نداشته باشد و فقط با حرفی از حروف و یا به شکل دیگری به یکدیگر نسبت داده شده باشند، سزوار نیست که از مقوله اضافه باشد⁹³. بنابراین، این معنای اسمی است که می تواند تحت مقوله اضافه مندرج شود.

ب) مقوله «أن يفعل» و «أن ینفعل»: از نظر ابن سینا بهترین الفاظ برای دلالت بر این دو مقوله، افعال اند، زیرا در افعال، توجه به غایت در حین انجام گرفتن کار ملاحظه می شود و این امر از خصوصیات این دو مقوله است⁹⁴. افعال دارای معنایی مستقل اند و از معنای حرفی شمرده نشده اند، اگرچه در ضمن افعال، هیئت است که از معنای حرفی حکایت می کند.

⁸³ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

⁸⁴ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 20-27.

⁸⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

⁸⁶ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

⁸⁷ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

⁸⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144.

⁸⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 145-146.

⁹⁰ اخوان الصفاء، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، 410/1.

⁹¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 232-233.

⁹² ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144.

⁹³ فارابی، کتاب الحروف، 87.

⁹⁴ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236.

ج) وضع: وضع از نظر شیخ هیئت حاصل از نسبت است، نه خود نسبت⁹⁵. در این صورت اگر معانی حرفی بر نسبت دلالت کنند، پس نمی توانند معنای کاملی از انواع مقوله وضع باشند، علاوه بر اینکه مثال‌هایی که برای مقوله وضع گفته می‌شود، همگی از معانی اسمی‌اند⁹⁶.

د) جده، این و متی: در این سه مقوله، به خلاف دیگر مقولات نسبی، در مثال‌های آن‌ها حروف نقش اساسی دارند؛ مثلاً، برای «جده» به «الشیء من الشیء»، «الشیء فی الشیء»، «الشیء علی الشیء»، و «الشیء مع الشیء»⁹⁷ و یا به «له»، «به»، «عنده» و غیره⁹⁸ مثال زده می‌شود و خود حرف «فی» که برای مکان استفاده می‌شود، مثال برای مقوله «این» آورده می‌شود و «فی» برای زمان نیز مثال برای «متی» است⁹⁹. با وجود این، شیخ در اصل اینکه «جده» مقوله‌ای مستقل شمرده شود، تشکیک می‌کند¹⁰⁰. او در جایی حقیقت «این» را «هیئت مستقر شدن در مکانی» می‌داند؛ یعنی، هیئت حاصل شده از نسبت شیئی با مکانی¹⁰¹ که در این صورت معنای حرفی مناسب با این مقوله نیست. در مورد «متی» نیز می‌توان همین کلام در «این» را گفت. با این حال، در مورد این سه مقوله و نقش حروف در آن‌ها تحقیق بیشتری لازم است که از حوصله این نوشته مختصر بیرون است.

در متون فلسفی وقتی قصد مثال زدن برای یکی از این مقولات هفت‌گانه نسبی با استفاده از این معانی حرفی می‌شود، به دو صورت مثال زده می‌شود: 1. خود آن معانی حرفی برای مثال ذکر شوند؛ مانند اینکه برای «این» به «فی» مکانیه مثال آورده می‌شود¹⁰². 2. معانی حرفی به گونه‌ای مرکب مثال آورده می‌شود که بتوان آن‌ها را حمل نمود (در این صورت هم غیری که معنای حرفی به همراه آن تصور می‌شود، ذکر می‌شود، زیرا معنای حرفی به تنهایی قابل تصور و حمل نیست¹⁰³)؛ و هم به صورت لا بشرط و محمول اعتبار می‌گردد؛ یعنی، به همراه نسبت دیگری ذکر می‌شود که حکایت از رابطه آن معنای حرفی با موضوعش می‌کند. در این صورت مثال آوردن با معنای «فی» این گونه می‌شود: «کائن فی الدار» یا «فی الدار» (در مورد اخیر «کائن» در تقلید است) که شکل مصدری آن «الکون فی الدار» است¹⁰⁴ (نسبتی که معنای حرفی را با موضوعش مرتبط می‌کند، معمولاً به صورت هیئت در الفاظ ظاهر می‌شود). بنا بر آنچه گذشت، مثال زدن برای مقولات به صورت اول (یعنی ذکر حرف به تنهایی) صحیح نیست، مگر اینکه از آن یک معنای اسمی اراده شده باشد؛ مثلاً، از «فی»، «نسبت به مکان» قصد شود، نه به لحاظ خصوصیت حرفی بودنش.

6. نقش مفاهیم ادوی در بیان مقولات نسبی

اگر مقولات نسبی معانی اسمی‌اند، پس چرا ابن سینا ادوات را حکایت‌کننده از نسب و اضافات می‌داند؟ در پاسخ به این سوال، احتمالی که می‌توان تقویت کرد این است که او نسبتی را که مدلول حروف است، خود مقوله نسبی نمی‌داند، بلکه آن نسبت حکایت از خصوصیتی می‌کند که به واسطه آن خصوصیت، مقولات نسبی، نسبت خوانده می‌شوند.

⁹⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 233.

⁹⁶ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 233.

⁹⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 235.

⁹⁸ اخوان الصفاء، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، 408/1.

⁹⁹ ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

¹⁰⁰ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 235.

¹⁰¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 236.

¹⁰² ابن سینا، الموجز الاوسط فی المنطق، 8-9.

¹⁰³ ابن سینا، المنطق للشفاء (العبارة)، 29.

¹⁰⁴ ابن سینا، المختصر الاوسط فی المنطق، 34؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 228.

این خصوصیت، ویژگی‌ای است که بین هفت مقوله از مقولات نسبی مشترک است، ولی از ویژگی‌های ذاتی‌شان به حساب نمی‌آید، به طوری که باعث شود همگی تحت یک مقوله جمع شوند¹⁰⁵، زیرا «نسبت» متواطی نیست و صلاحیت جنس واقع شدن را ندارد¹⁰⁶. این خصوصیت را می‌توان همان ارتباط و اتصالی که بین دو چیز است، دانست¹⁰⁷ که مشترک بین همه مقولات نسبی است. پس نسبت در این جا معنای سومی دارد که لازمه هر هفت مقوله نسبی است، نه خود آن مقولات. «نسبت» در این معنا خودش نوعی اضافه است¹⁰⁸ که فقط عارض بر مقولات نسبی می‌شود. در این صورت، می‌توان گفت: ادوات در حقیقت بر ارتباط و اتصال بین دو چیز دلالت می‌کند، اگرچه دلالت التزامی بر هفت مقوله نسبی نیز دارد. در اینجا ممکن است سوال شود: اگر «نسبت» (به معنای ارتباط و اتصال بین دو چیز) نوعی اضافه و مدلول همه ادوات است، پس دلیل متعدّد بودن ادوات (با وجود معنایی واحد) چیست؟

این سوال این گونه پاسخ داده می‌شود که نسبت‌ها برای مرتبط کردن چیزی به چیز دیگرند. اگر نسبت‌ها از لوازم مقولات نسبی گرفته شوند (همانطور که گذشت) و مقولات نسبی بیان کننده خصوصیتی از اشیایی باشند که آن اشیاء معروض این مقولات‌اند، پس نسبت‌ها نیز خصوصیتی از آن اشیاء را بیان می‌کنند. البته این خصوصیت مربوط به اتصال آن اشیاء با شیء دیگر است. فیلسوفان از جهت این که آن شیء دیگر (منسوب الیه) چیست، نسبت‌ها را به هفت دسته تقسیم می‌کنند. حتی برخی تلاش کرده‌اند که با استفاده از تعیین منسوب الیه، دلیلی برای حصر مقولات نسبی در هفت مقوله بیان کنند¹⁰⁹.

در مورد اینکه کدام خصوصیت از آن شیء دیگر (منسوب الیه) ملاحظه می‌شود که باعث می‌شود وصفی وجودی و زائد بر موضوع حاصل گردد، ملاکی در دست نیست. حتی شیخ الرئیس که در بیان برخی خصوصیات سعی کرده است، در پایان به ضعیف بودن کلامش اعتراف می‌کند¹¹⁰. با وجود این، ابن سینا اثبات می‌کند که نباید آن شیء دیگر از جهت مقوله‌ای از مقولات بودنش ملاحظه گردد، زیرا لازمه‌اش تسلسل و وجود بی نهایت مقوله است¹¹¹. قدر مسلم در اینجا این است که منسوب الیه در این مقولات نسبی با استقرانی که انجام شده است¹¹²، مواردی مانند زمان، مکان و غیره است؛ نسبت‌ها با ملاحظه آن‌ها متعدّد می‌گردند و تا کنون در هفت نوع منحصر شده‌اند. اما این نحوه از تکرار به تنهایی نمی‌تواند علت برای تکرار در حروف باشد، زیرا معانی حرفی بیش از هفت مورد است، علاوه بر اینکه نوع نسبتی را که به مقوله‌ای اختصاص پیدا می‌کند، می‌توان با شناسایی آنچه به نسبت اضافه می‌شود، به دست آورد و نیازی نیست لفظی خاص برای آن وضع شود.

آنچه برای تکمیل پاسخ در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد، توجه به معانی اسمی مانند ظرفیت، ابتدائیت، اختصاص و غیره است که برای حروف ذکر می‌شود. این معانی، اضافی‌اند و از افراد مقوله اضافه شمرده می‌شوند. سبب اینکه معانی حرفی (که بیان نسبت بین دو شیء می‌کنند) اختصاص به معانی اضافی پیدا می‌کنند، لزومی است که بین نسبت و اضافه وجود دارد¹¹³. ابن سینا به

¹⁰⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 66-70.

¹⁰⁶ فارابی، کتاب الحروف، 83.

¹⁰⁷ فارابی، کتاب الحروف، 83.

¹⁰⁸ ابن سینا، المختصر الاوسط فی المنطق، 34.

¹⁰⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 84-86، رازی، المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، 169/1-167؛ غزالی،

معیار العلم فی فن المنطق، 329.

¹¹⁰ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 86.

¹¹¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 69.

¹¹² طوسی، اساس الاقتباس، 35؛ طباطبایی، نهاية الحکمة، 151/1.

¹¹³ ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، 6/4.

این لزوم اشاره می‌کند¹¹⁴ و بر این باور است که مضاف حقیقی (مقوله مضاف) بر هیچ یک از مقولات نسبی به صورت جنس حمل نمی‌گردد. البته در هر جا نسبتی باشد می‌توان آن را با تکرار لحاظ کرد تا مقوله اضافه پیدا شود¹¹⁵. بنابراین، هر نسبتی را می‌توان به اعتبار مضافی که همراهش است، ملاحظه نمود و از این جهت «موضوع له» الفاظی مانند ادوات قرار می‌گیرد.

7. بررسی معنای سوم «نسبت»

گفته شد که «نسبت» به معنای ارتباط و اتصالی که بین دو چیز است، خودش از افراد اضافه و مدلول ادات است و این نسبت ملازم با سایر اضافات است. در اینجا چند سوال مطرح می‌شود: 1. اگر «نسبت» در این معنا، خودش یکی از افراد اضافه است، پس اینکه گفته می‌شود: در هر جا نسبتی باشد، می‌توان آن را با تکرار لحاظ کرد، تا مقوله اضافه پیدا شود، به چه معناست؟ 2. اگر یک نسبت را علاوه بر اینکه می‌توان به اعتبار اضافه‌ای که لازمه آن است، مضاف خواند، می‌توان به اعتباری دیگر آن را یکی دیگر از مقولات نسبی مانند این یا متی دانست. در این صورت آیا لازم نمی‌آید که یک شیء (نسبت) عارض بر دو چیز شود؟ 3. اگر مدلول ادات خودش نوعی از مقوله اضافه باشد، پس باید قابل حمل بر افرادش باشد. پس دوباره اشکالی که بر نفس مقوله بودن معانی حرفی بیان شد، تکرار می‌شود.

قبل از پاسخ به این سوالات تذکر به این مطلب لازم به نظر می‌رسد که اگرچه از نظر شیخ نسبتی که مدلول ادات است خودش فردی از اضافه است، اما به طور کلی سه احتمال در این نسبت می‌توان بیان کرد: 1. نسب همان وجود رابط است که در برابر وجود محمولی ذکر می‌شود و ماهیت ندارد؛ 2. نسبت خودش فردی از اضافه است، اگرچه فراگیر است و بر همه موجودات عارض می‌شود؛ 3. نسبت همان وجود خاصی است که هر اضافه دارای است و در سایر مقولات نسبی نیز دخیل است.

احتمال دوم را به دو صورت می‌توان تقریر نمود: اول اینکه نسبتی که به صورت یک اضافه تعقل شده است و دارای دو طرف منسوب و منسوب الیه است، مانند مفاهیمی مثل «وجود» از نحوه‌ای خاص از وجود (چه مرتبط با مقولات نسبی و چه غیر مرتبط با آن‌ها) حکایت می‌کند که بر این اساس یک مفهوم تحلیلی است، اگرچه در قالب یک اضافه عقلی نمود پیدا کرده است. اگر چنین تقریری از احتمال دوم شود، دیگر صحیح نیست به عنوان یک احتمال در کنار دو احتمال دیگر مطرح گردد، زیرا می‌توان این اضافه عقلی را انتزاع شده از همان وجوداتی گرفت که در آن دو احتمال دیگر بیان می‌شود. تقریر دوم اینکه: نسبت همانند سایر اضافه‌های خارجی، یک اضافه موجود در خارج است و وجودی زائد بر موضوعش دارد. در این احتمال این تقریر منظور است.

انتساب احتمال اول یعنی اینکه نسبت همان وجود رابط باشد، به ابن سینا بسیار ضعیف است، زیرا اولاً، وجود رابط در فلسفه ابن سینا اصلاً مطرح نمی‌شود و شناخته شده نیست؛ ثانیاً، وجود رابط در کلام کسانی که آن را اثبات می‌کنند، امری فراتر از مقولات نسبی است و اصلاً ماهیتی برایش نیست. اما این نسبت در کلام شیخ فقط در رابطه با مقولات نسبی به خصوص اضافه است؛ ثالثاً، سخن او گویای این مطلب است که نسبت در اینجا نفس اضافه و یا حداقل از لوازم اضافه است¹¹⁶.

در مورد احتمال دوم و سوم، کلام شیخ دارای ابهام است و هر دو را می‌توان از آن برداشت کرد، ولی به دلیل برخی لوازم فاسد و همچنین بعضی مویدات در کلام شیخ، به نظر می‌رسد انتساب احتمال سوم به او قوی‌تر باشد. از جمله این لوازم و مویدات:

1. انتساب احتمال دوم (به تقریر دوم) به شیخ رئیس ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا وقتی ابن سینا وجود هر مضافی را نفس معیت و اتصال با طرف دیگر می‌داند¹¹⁷، دیگر نیازی به ربط و نسبتی جدای از این وجود برای ارتباط بین اطراف نیست.

¹¹⁴ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 145-146.

¹¹⁵ رازی، المباحث المشرقية فی علم الالهیات و الطبیعیات، 166/1.

¹¹⁶ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 145-146؛ رازی، المباحث المشرقية فی علم الالهیات و الطبیعیات، 166/1.

¹¹⁷ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 158؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 157؛ ابن سینا، التعليقات، 94.

2. اگر این نسبت خودش اضافه‌ای مستقل گرفته شود، لازم می‌آید خودش نیاز به نسبتی دیگر داشته باشد و این ادامه پیدا می‌کند و تسلسل پیش می‌آید. اگر اشکال شود: نسبت به نفس ذاتش منسوب و مرتبط است، نه با نسبتی دیگر، پاسخ این است که منظور از نفس ذات اگر وجود اضافه نسبت باشد، برگشت به همان احتمال سوم می‌کند، ولی اگر ماهیت این نوع اضافه باشد، گفته می‌شود: وقتی نسبت خودش اضافه‌ای است با وجودی زائد بر موضوعش، باید اضافه‌ای (یا نسبتی) دیگر بین آن و موضوعش در نظر گرفته شود. حال چه این اضافه، اضافه حلول و عروض گرفته شود و چه خود اضافه نسبت، زیرا اینکه هر چیزی به حمل اولی بر خودش حمل می‌شود، سبب نمی‌شود که دیگر نیازی به حصول آن در غیرش (عروض) و یا ربط و اتصال آن با غیرش (نسبت) نباشد¹¹⁸ مضاف بر اینکه بنا بر تعریفی که از اضافه می‌شود، مبنی بر نسبت مکرر بودن اضافه¹¹⁹، ربط و نسبت بین دو چیز مقدم بر تحقق هر اضافه‌ای است و اگر گفته شود اضافه نسبت متوقف بر خودش است، توقف شیء بر نفسش لازم می‌آید. ابن سینا به چنین اشکالی اشاره کرده است و به نظر می‌رسد که پاسخی گویای این مطلب است که معنای اینکه او در اینجا نسبت و به تعبیر دیگر «معیت» بین دو شیء را نفس اضافه می‌داند، همان وجود آن اضافه را قصد کرده است¹²⁰.

3. اگر پذیرفته شود که یک نسبت می‌تواند در چند مقوله نسبی دخیل باشد¹²¹ و همچنین پذیرفته شود که این نسبت یک اضافه خارجی است (بر اساس احتمال دوم)، لازم می‌آید که این نسبت عارض بر چند چیز شود و این محال است.

4. ظاهر کلام ابن سینا گویای این مطلب است که وقتی نسبتی بین دو شیء به صورت مطلق و از جهت نسبت بودنش ملاحظه شود، چیزی جز اضافه نیست¹²². این مطلب را دیگران نیز اشاره کرده‌اند^{123 124}. این مطلب در صورتی می‌تواند صحیح باشد که نسبت نفس هر اضافه و وجود آن گرفته شود، نه امری جدای از هر اضافه.

5. ابن سینا از اضافه‌هایی صحبت می‌کند که اسمی برای آن‌ها نیست و به واسطه حرفی از حروف نسبت، دو چیز مضاف می‌شوند¹²⁵ و از این رو نوعشان مشخص نیست¹²⁶. نشانه‌ای که از اضافه در این موارد هست، نسبت و ارتباطی است که بین دو چیز فهمیده می‌شود. این مطلب موید آن است که ابن سینا اولاً، نسبت بین دو چیز را همان اضافه می‌داند و ثانیاً، این نسبت غیر از ماهیت و نوع آن اضافه است و این با احتمال سوم مطابقت می‌کند.

6. اگر نسبت، اضافه خارجی باشد، باید قابل حمل بر افرادش باشد، درحالی‌که گفته شد نسبت مدلول معانی حرفی است و قابل حمل بر افرادش نیست.

با توجه به آنچه گذشت، معلوم می‌شود: اولاً، اگر از نظر شیخ منظور از «نسبت» در اینجا وجود اضافه باشد، پس مفهومی که از این نسبت تعقل می‌شود، یک اضافه تحلیلی و ذهنی است و اینکه در خارج ملازم با یکی از اضافات است، منافاتی با اضافه تحلیلی بودن مفهوم آن ندارد. معنای تکرر در نسبت، یعنی نسبت از حیث نسبت بودن ملاحظه شود (که لازمه‌اش ملاحظه کردن هر دو طرف

¹¹⁸ خوانساری، الحاشیه علی الهیات الشفاء، 580 و 586؛ ماحوزی بحرانی، الهیات شفاء (تعلیقات)، 371.

¹¹⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 145.

¹²⁰ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 158.

¹²¹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 145-146؛ رازی، المباحث المشرقية فی علم الالهیات و الطبیعیات، 166/1.

¹²² (ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 146.

¹²³ غزالی، معیار العلم فی فن المنطق، 329؛ ماحوزی بحرانی، الهیات شفاء (تعلیقات)، 371؛ آیتی، مقولات و برخی آراء مربوط به آن، 65.

¹²⁴ آیتی به نقل از ارسطو بیان می‌کند.

¹²⁵ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144.

¹²⁶ فارابی، کتاب الحروف، 86-87.

نسبت، از جهت منسوب بودنشان، است) که در این صورت چیزی جز نفس اضافه (وجود اضافه) نیست¹²⁷. ثانیاً، اگر این نسبت فقط از جهت ارتباط و نسبتی که برای یک طرف دارد، ملاحظه گردد، یکی از دیگر اعراض نسبی به دست می‌آید، اما نسبت از این جهت نفس آن مقوله نسبی نیست، بلکه لازمه آن مقوله است که به صورت نوعی از اضافه عارض بر آن مقوله نسبی می‌شود.

آنچه در آخر باید مورد توجه قرار گیرد، این است که چه نیازی به وضع ادوات برای وجود اضافات (نسبت مطلقه) است، در حالی - که برای خود اضافات اسم مستقلی وضع شده است. برای پاسخ می‌گوییم: کلیه روابط و نسب بین اشیاء در حکمت سینوی به نحوی به اضافه برگشت داده می‌شود و اضافه وجود مستقلی ندارد، بلکه وجودش وجودی لحوقی است که در غیر نشان داده می‌شود و همین امر باعث ارتباط بین اشیاء می‌گردد. نکته قابل توجه این است که آنچه مضاف خوانده می‌شود، دو گونه است: یا به طور مطلق مضاف گفته می‌شود و یا چیزی را به سبب یک نحوه‌ای از نسبت مضاف می‌خوانند¹²⁸.

در گونه دوم برای دو طرف مضاف اسمی که از جهت اضافه‌شان باشد، نیست و اسم این دو طرف دلالت بر ماهیتی غیر از اضافه می‌کند. از این جهت گفته می‌شود که در اینجا مضاف وجودی غیری از وجود اضافه‌اش دارد¹²⁹. مضاف در اینجا به واسطه ملحق شدن نسبتی (نسبت به معنای سوم؛ یعنی، نسبت و ربط نه نسبتی خاص که نوع آن مشخص باشد¹³⁰) به چیزی مشخص به دست می‌آید و این نسبت غالباً یکی از همین معانی حرفی است¹³¹. این دو گونه کردن مضاف مربوط به مقام اثبات است و ناظر به مقام واقع و ثبوت نیست؛ یعنی، اضافه‌هایی را که در واقع است به دو صورت (در مقام معنا) می‌توان ظاهر کرد: یکی به صورت معنایی مستقل که لفظ مستقلی نیز برای آن اختصاص داده شده است و دیگر به صورت معنایی غیر مستقل و چسبیده به معنایی دیگر. گونه دوم از مضاف را مضاف حقیقی در کنار 9 مقوله دیگر نمی‌دانند، زیرا در آن، نوع اضافه به صورت ماهیتی قابل حمل شناخته شده نیست¹³² و به ربط و نسبتی که چیزی با چیز دیگر دارد، نظر می‌کنند. اگرچه اولاً، در واقع این نسبت جدای از فرد خاصی از اضافه نیست و ثانیاً، این نسبت توسط ادوات، بر نسبتی خاص دلالت دارد. البته اگر همین نسبت به گونه‌ای ملاحظه شود که قابلیت حمل شدن بر موضوعش را داشته باشد (یعنی به صورت یک معنای اسمی ملاحظه گردد)، دیگر یک مضاف حقیقی از قسم اضافه عقلی خواهد بود¹³³.

اهمیتی که گونه دوم از مضاف دارد، نحوه اعتبار نسبت و ربطی است که در آن است و از معانی حرفی نشأت می‌گیرد و آن این است که نسبت در این گونه مضاف همانطور که مضاف در خارج ملحق به چیز دیگری است در ذهن نیز در غیر ملاحظه می‌شود و همین امر باعث می‌شود در ذهن نیز بین مفاهیم، اضافه و نسبت برقرار شود. توجه به این مطلب ضروری است که در اینجا اضافه از جهت ماهیتش، در غیر ملاحظه نمی‌شود، زیرا از نظر ماهیت معنایی مستقل و قابل حمل بر افرادش دارد، بلکه از جهت وجودش که همان نسبت و ربط بین اشیاء است، در غیر ملاحظه می‌شود، تا بتواند بین مفاهیم ذهنی ارتباط برقرار کند.

جمع‌بندی

انسان خود شناخت را موضوع شناخت قرار می‌دهد و به دسته‌ای از شناخت‌ها معطوف می‌شود که همراه با حکم عقل و اذعان نفس است. وی در تحلیل این دسته از شناخت‌ها به نکته‌ای به نام ربط موضوع و محمول و نسبت آن با واقع، روبرو شده است، امری که

¹²⁷ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 146.

¹²⁸ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 143-144.

¹²⁹ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 143-144 و 157.

¹³⁰ فارابی، کتاب الحروف، 85.

¹³¹ فارابی، کتاب الحروف، 85؛ ابن سینا، المنطق للشفاء (المقولات)، 144.

¹³² فارابی، کتاب الحروف، 87.

¹³³ ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، 158.

به مرور به یک مساله فلسفی تبدیل گردیده است. ابن سینا لفظی را که دلالت بر این ربط و نسبت می‌کند، رابط می‌خواند و آن را به مفاهیم ادوی که همان معانی حرفی است، ملحق می‌کند. معانی حرفی در کلام ابن سینا نسبت‌هایی است که به نحوی خاص ملاحظه می‌شود و فراتر از مفاهیمی است که مدلول ادوات قرار می‌گیرند، زیرا مواردی مانند افعال وجودی نیز بر معانی حرفی دلالت می‌کنند و مواردی هم لفظ مشخصی برای آن‌ها نیست. این نسبت‌ها اگرچه وجود رابط (به معنایی که در حکمت متعالیه گفته می‌شود) نیستند، ولی گونه خاصی از وجودند که غیرمستقل و ملحق به موجودات دیگرند و فقط اضافه‌ها دارای چنین وجودی هستند. این نسبت‌ها باعث حصول دیگر مقولات نسبی هم می‌شوند و منافاتی با آن اضافه‌ای که وجود آن محسوب می‌شوند، ندارند.

همانطور که ذهن انسان می‌تواند وجود ماهیات را در مغایرت با ماهیات تصور کند، می‌تواند این نسبت‌ها را نیز در مغایرت با مقولات نسبی تصور نماید، با این تفاوت که ذهن این نسبت‌ها را به دو گونه ملاحظه می‌کند: 1) به صورت یک معنای اسمی و مستقل؛ 2) به صورت معنایی حرفی و «فی غیره». لازمه گونه دوم از ملاحظه، مقارن کردن مفاهیم نسب با اضافه‌های عقلی است که آن اضافه‌ها اگرچه نقش اساسی در ارتباط بین مفاهیم در ذهن دارند و آن‌ها را مهیا برای زایش علوم جدید می‌کنند، اما خودشان از افراد اضافه‌اند، نه مفهومی از مفاهیم. البته ذهن قادر است از این اضافات مفاهیمی انتزاع کند. این گونه ملاحظه از نسبت‌ها که همان معانی حرفی است، علاوه بر حکایت‌گری از نسب و اضافات خارجی، با اضافه‌هایی که از لوازم آن‌ها هستند، مفاهیم در ذهن را نیز به یکدیگر مرتبط می‌کنند و باعث خلق علوم جدید می‌شوند زیرا **معلومات مخزون در ذهن بدون اضافه و نسبت حقیقی، نمی‌توانند علوم جدید را نتیجه دهند. به طور نمونه، وقتی رابطه در قضایای یکی از معانی حرفی به حساب آید می‌توان علوم دیگر از آن استنتاج کرد اما اگر این رابطه به صورت یک معنای اسمی تصور شود دیگر از این جهت نمی‌تواند اقتضای خلق علم دیگری را داشته باشد.**

منابع

- آیتی، محمد ابراهیم (1400). مقولات و برخی آراء مربوط به آن، تهران: مؤسسه.
- ابن رشد، محمد بن احمد بن رشد اندلسی (1980م). تلخیص کتاب المقولات، تحقیق دکتر محمود قاسم، قاهره: الهيئة المصرية.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1405ق-الف). المنطق للشفاء (المدخل)، قم: مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1405ق-ب). المنطق للشفاء (العبارة)، قم: مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1405ق-ج). منطق المشرقین، چاپ دوم، قم: مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1405ق-د). المنطق للشفاء (المقولات)، قم: مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1379). النجاة، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1387). الإشارات والتنبیها، تحقیق مجتبی زارعی، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1383). منطق دانشنامه علانی، چاپ دوم، همدان: دانشگاه بو علی سینا.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1404ق-الف). الشفاء (الالهیات)، قم: مکتبة آیت الله المرعشی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1404ق-ب). التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (2003م). الموجز الاوسط فی المنطق، تحقیق محمد فاتح دمیرجی، استانبول.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (1396). المختصر الاوسط فی المنطق، تحقیق سید محمود یوسف ثانی، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- اخوان الصفاء (1412ق). رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، بیروت: الدار الاسلامیة.
- ارسطو (1980م). منطق ارسطو، تصحیح عبدالرحمن بدوی، جلد 1، بیروت: دارالقلم.
- بهمنیار، بهمنیار بن مرزبان (1375). التخصیص، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- تهانوی، محمدعلی (1996م). کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، جلد 2، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون.
- خوانساری، آقا حسین (1378). الحاشیه علی الهیات الشفاء، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، قم: دبیرخانه کنگره آقا حسین خوانساری.
- رازی، فخرالدین (1373). شرح عیون الحکمة، تهران، موسسه الصادق علیه السلام.
- رازی، فخرالدین (1411ق). المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات، چاپ دوم، قم: بیدار.
- رازی، قطب الدین (1384). تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسیة، تصحیح محسن بیدارفر، چاپ دوم، قم: بیدار.

- سبزواری، ملا هادی (1379). شرح المنظومه، جلد 1، تهران: نشر ناب.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش (1375). مجموعه مصنفات شیخ اشراق، چاپ دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صلیبا، جمیل (1414ق). المعجم الفلسفی، جلد 2، بیروت: الشركة العالمية للكتاب.
- طباطبایی، علامه محمدحسین (1432ق). نهاية الحکمة، چاپ ششم، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- طوسی، نصیرالدین (1361). اساس الاقتباس، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، نصیرالدین (1375). شرح الاشارات و التنبیهات، جلد 1، قم: نشر البلاغة.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (1961م). معیار العلم فی فن المنطق، مصر: دار المعارف.
- فارابی، ابونصر (1404ق). الالفاظ المستعملة فی المنطق، تحقیق محسن مهدی، چاپ دوم، تهران: الزهراء.
- فارابی، ابونصر (1408ق). المنطقیات للفارابی، تحقیق محمدتقی دانش پژوه، جلد 1، قم: مکتبه آیت الله المرعشی.
- فارابی، ابونصر (1986م). کتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دار المشرق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا). کتاب العین، چاپ دوم، جلد 8، قم: نشر هجرت.
- کرم، یوسف (بی تا). تاریخ الفلسفة اليونانية، لبنان: دارالقلم.
- ماحوزی بحرانی، سلیمان (بی تا). الهیات شفا (تعلیقات)، قم: بیدار.
- مظفر، محمدرضا (1377). اصول الفقه، جلد 1، چاپ چهارم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (1393). شرح الهدایة الأثریة، جلد 2، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (1981م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، جلد 4، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.

References